

همان چندتا گل‌های آتش «تلخه‌های دیم»

«تلخه‌های دیم» دفتر شعرها بیست از «هنرور شجاعی» در هفتاد صفحه و بردو بهره. به دومی هاست که در این جا اشاره‌ای میشود. شعرهای آغاز دفتر سخت «گرفتار»ند، گرفتاری روی از راهی رفته. گو آنکه از درون تقلید نشانه‌های جهدهست؛ برای رهایی. در همین شعرها لفظ وحشی است و کلام مرده و اندیشه مرده و روح ناپایدار و اندک. پس اینها کمتر «شعرها» هستند. گاهی نظم های خوبیند تا حد شعر. و آنهم گاهی. و چقدر مهربانی و صمیمیت در شان هست. شاید برای سلوک، برای دست و پا کردن ها و فریاد زدنهای بیست که شاعر در کارهایی دارد. بهره دوم، «طرح» هاست. نمیدانم دیگر چرا به هر شعر کوتاهی طرح میگویند. طرح، خودش آیینی دارد، شناسایی دارد. بهر حال دعوای «تعریف» نداریم که، هر چه هست در این شعرهای کوتاه بیشتر «هنرور»ی هست تا «امید»ی. و در چند جا همیشه «هنرور» هست. از آن شعرهای کوتاه دیگر که هنوز برای محتویشان بلندند، میگذریم. «هنرور» را، در همین شعرها می بینید. در گریستن های عاشقانه اش. در دیگر چنان نومید، نبودنش. چرا که شاعر همین است، صمیمی است و کلمات ساده و ساده تر را بکار گرفته. این مطمئناتند که از ناتوانی، نومیدی با رمی آورند.

«مصالح» در این نوشته کوتاه، از خود شاعر، از همان «تلخه‌های دیم» است. همانها را ببینید:

از دل سنگ باین سختی

لاله روییدست

«از دل سنگ باین سختی» - از همین روزگار، در همین شب کافر بود که لاله‌ها از فرش سنگ‌ها روییدند: لاله‌ها بر خاک‌ها و در خاک‌ها. شگفتی است، شگفتی در همین ناگاهی و زابرابی ناگاهست. بیداری يك آدم، بیک گل و بیداری پرنده‌ها که «دارند در فلق خونین می‌پرند» در ختبارا... بیدار... دیگر. دوره خوابنامه‌ها گذشته، خوابنامه

غزل وارهای بی درد خواندن دارو دستگام ، و در دریا بسخره گرفتن . «تلخه‌های دیم» از خوابست تا نیم خواب و بیداری: بیداری تن است و جان-بیدار دلی شاید. دیگر دست، درفش سیاه تسلیم و شرم نیست. بادست میشود دست داشت. میشود که بادستها تنی راستایش کرد. از غنچه پیراهنی بدر آمد. میتوان بادست-به آسمان نزدیکتر بود، به خدا. اما دست باید بود و اینرا شاعر یافته است. میخواهد که دستگیرش باشند «دستهای ماهتابی»، دستهای رهایی بخش. امید بریدن مسخرگی است. اینست که به شکفت میثوی آنگونه که بودا، از رود جاری و از گل شکوفنده- از آهوان نیز تک و ستارگان بلند. که محمد(ص) از پرندگان خشمگین، پرندگان یار. که موسی از آدم سنگ شونده.. شکفتی از باد، از یاد و توفان- و سکوت: از پیامبر سکوت سخن میگوییم که رسالتش همدلی هاست؛ شکستن و شکستن

«خاموش کافران همه رنجهای ژرف

پیغمبر سکوت رسید از در.» «طرح هفت-ص ۶۲»

«هنرور» صادقانه می‌گیرید. و گاهی زار میزند. مست زیادی‌ها. عشق پر هیبت است اما مایه‌هاو گر گاهی. نظرافت هست و دل نازکی هم؛ و این دل نازکی ناچور چیز است:

ایدریفا گل نازک تنکم

«طرح هشت . ص ۶۴»

جادوی جادو پیراهنکم

و خواستن - خواهش. سلامت و آمیزش با چیزها. دگر گونه شدن :

من چسان بازمزمه‌ی خاموش يك بوسه

میتوانم گفت با این گل

درد تنهایی انسان را. «طرح ۱۲ . صفحه ۶۹»

پاسخ باید گفت. همه چیزها به آدم پاسخ گفته‌اند. به انسان. به پیامبران علیهم السلام. و پاسخ اینست: میان همه تلخه‌ها، گل‌های زرینه آتش پرست می‌رویند: می‌پرسند :

ای سوگوار خویش

گیرم که جان مرده نهفتی بگور تن

«طرح ۱۲ . ص ۶۸»

میراث یادهای کهن را چه میکنی؟

می‌شنوند :

از دل سنگ باین سختی

لاله رویدست

«طرح ده . ص ۶۶»

این چه جادوئی است

و «تا سالیانست عقاب بر باغ آتش» میزید. که آن زاده مهربانی زیستن را جاودان فرمود.

م آزاد